

Islamic Knowledge and Insight

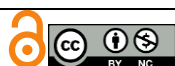
Elucidation of Women's Rights in Islamic Jurisprudence and Its Challenges in the Modern Era

1. Mohammad Sharif Ghamshadzei: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran
2. Zeinab Sanchooli*: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran. (Email: zsanchooli@iau.ac.ir)
3. Saeed Sharafeddin Tabatabaei: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran

Abstract

Women's rights in Islamic jurisprudence constitute a multilayered and dynamic subject rooted in the primary sources of Islam, namely the Holy Qur'an and the Prophetic tradition, while simultaneously interacting with contemporary social, cultural, and political transformations. This article provides an in-depth and comprehensive examination of the legal framework of women's rights in Islamic jurisprudence and analyzes its various dimensions, including personal rights (such as marriage and divorce), social rights (such as education and civic participation), economic rights (such as inheritance and property), and political rights (such as participation in major decision-making processes). Considering the challenges arising from globalization, feminist movements, legal reforms in Islamic countries, and the effects of incorrect cultural practices, this study seeks to identify obstacles to the full realization of women's rights within the jurisprudential framework and to propose strategies for harmonizing the eternal principles of Islam with the evolving needs of modern society. The research method of this study is qualitative, based on the analysis of Islamic primary sources (Qur'an and Hadith), classical jurisprudential texts from various schools (Hanafi, Maliki, Shafi'i, Hanbali, and Ja'fari), works of contemporary scholars, and case studies in Islamic countries. This study also addresses misconceptions and cultural distortions imposed on women's rights in the name of Islam and emphasizes the necessity of dynamic *ijtihad* (jurisprudential reasoning), public education, and intercultural dialogue. The findings of this study reveal that Islamic jurisprudence, grounded in the principles of justice and human dignity, possesses significant capacity to guarantee women's rights in the modern era. However, achieving this requires context-sensitive reinterpretations, the correction of improper practices, and the strengthening of public awareness. The ultimate aim of this article is to present a balanced perspective that, while preserving the authenticity of Islamic jurisprudence, also responds to contemporary challenges and contributes to the global discourse on human rights.

Keywords: *Islamic jurisprudence, women's rights, dynamic ijtihad, globalization, justice and human dignity, contemporary challenges*



How to cite: Ghamshadzei, M. S., Sanchooli, Z., & Tabatabaei, S. S. (2026). Elucidation of Women's Rights in Islamic Jurisprudence and Its Challenges in the Modern Era. *Islamic Knowledge and Insight*, 4(1), 1-12.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 05 June 2025

Revise Date: 14 September 2025

Accept Date: 21 September 2025

Publish Date: 22 October 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

تبیین حقوق زنان در فقه اسلامی و چالش‌های آن در عصر جدید

۱. محمدشریف غمشادذهی: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران
۲. زینب سنچولی*: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. (پست الکترونیک: zsanchooli@iau.ac.ir)
۳. سعید شرف الدین طباطبایی: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

چکیده

حقوق زنان در فقه اسلامی، موضوعی چندلایه و پویاست که در بستر متون اصلی اسلام، یعنی قرآن کریم و سنت نبوی، ریشه دارد و در عین حال با تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جهان معاصر در تعامل است. این مقاله به بررسی عمیق و جامع چارچوب حقوقی زنان در فقه اسلامی می‌پردازد و ابعاد مختلف آن شامل حقوق شخصی (مانند ازدواج و طلاق)، حقوق اجتماعی (نظیر آموزش و مشارکت مدنی)، حقوق اقتصادی (مانند ارث و مالکیت) و حقوق سیاسی (مانند مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کلان) را مورد تحلیل قرار می‌دهد. با توجه به چالش‌های ناشی از جهانی‌سازی، جنبش‌های فمینیستی، اصلاحات حقوقی در کشورهای اسلامی و تأثیرات رویه‌های فرهنگی نادرست، این پژوهش به دنبال شناسایی موانع تحقق کامل حقوق زنان در چارچوب فقهی و ارائه راهکارهایی برای هماهنگی میان اصول جوادان اسلامی و نیازهای متغیر جامعه مدرن است. روش تحقیق این مطالعه، کیفی بوده و مبتنی بر تحلیل متون اصلی اسلامی (قرآن و حدیث)، متون فقهی کلاسیک از مکاتب مختلف (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و جعفری)، آثار علمای معاصر و مطالعات موردی در کشورهای اسلامی است. این پژوهش همچنین به بررسی سوء تفاهم‌ها و تحریف‌های فرهنگی که به نام اسلام بر حقوق زنان تحمیل شده‌اند، پرداخته و بر ضرورت اجتهاد پویا، آموزش عمومی و گفت‌وگوی بین فرهنگی تأکید می‌کند. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که فقه اسلامی، با تکیه بر اصول عدالت و کرامت انسانی، ظرفیت بالایی برای تضمین حقوق زنان در عصر جدید دارد، اما این امر مستلزم بازنگری‌های زمینه‌مند، اصلاح رویه‌های نادرست و تقویت آگاهی عمومی است. هدف نهایی این مقاله، ارائه دیدگاهی متوازن است که ضمن حفظ اصالت فقه اسلامی، پاسخگوی چالش‌های معاصر باشد و به گفتمان جهانی حقوق بشر کمک کند.

کلیدواژگان: *فقه اسلامی، حقوق زنان، اجتهاد پویا، جهانی‌سازی، عدالت و کرامت انسانی، چالش‌های معاصر*

شیوه استناددهی: غمشادذهی، محمدشریف، سنچولی، زینب، و شرف‌الدین طباطبایی، سعید. (۱۴۰۵). تبیین حقوق زنان در فقه اسلامی و چالش‌های آن در عصر جدید. معرفت و بصیرت اسلامی، ۴(۱)، ۱-۱۲.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۵ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۳ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۳۰ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۳۰ مهر ۱۴۰۴

مقدمه

فقه اسلامی، به عنوان نظامی جامع برای تنظیم روابط فردی و اجتماعی مسلمانان، بر پایه منابع اصلی شریعت، یعنی قرآن کریم، سنت پیامبر اکرم (ص)، اجماع علما و قیاس، بنا شده است (ابن رشد، ۱۴۰۸ق؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق). این نظام حقوقی، با هدف تحقق عدالت و رحمت الهی، چارچوبی دقیق برای تنظیم حقوق و تکالیف افراد، از جمله زنان، ارائه داده است. قرآن کریم با تأکید بر برابری معنوی زن و مرد، زنان را دارای کرامت ذاتی و حقوقی برابر در پیشگاه خداوند می‌داند (قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹۵). سنت نبوی نیز با نمونه‌های عملی از مشارکت فعال زنان در امور دینی، اجتماعی و اقتصادی، مانند نقش برجسته حضرت خدیجه (س) به عنوان تاجر و حضرت عایشه (س) به عنوان عالم و راوی حدیث، بر اهمیت جایگاه زنان در جامعه اسلامی تأکید دارد (Motahari, 2010).

با این حال، کاربرد عملی این اصول در طول تاریخ، تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله فرهنگ‌های محلی، ساختارهای اجتماعی و تحولات سیاسی قرار گرفته است. در برخی جوامع، تفاسیر مردسالارانه یا رویه‌های فرهنگی نادرست، مانند محدودیت‌های غیرشرعی بر آموزش یا جابجایی زنان، به نام فقه اسلامی اعمال شده و چهره‌ای تحریف‌شده از این نظام حقوقی ارائه داده‌اند (Mir-Hosseini, 1999). در عصر جدید، گفتمان حقوق زنان در فقه اسلامی به دلیل مواجهه با جنبش‌های جهانی حقوق بشر، فمینیسم و اصلاحات حقوقی در کشورهای اسلامی، از اهمیت مضاعفی برخوردار شده است. این جنبش‌ها، مسائلی نظیر تفاوت در سهم ارث، قوانین ازدواج و طلاق، دسترسی به آموزش و اشتغال، و مشارکت سیاسی زنان را به موضوعاتی چالش‌برانگیز تبدیل کرده‌اند.

از یک سو، برخی معتقدند که فقه اسلامی، با تکیه بر اصول عدالت و انصاف، نظامی کاملاً سازگار با نیازهای انسانی است و حقوق زنان را به صورت جامع تأمین می‌کند (Nasr, 2006; Qardawi, 2006).

(2013). از سوی دیگر، منتقدان استدلال می‌کنند که تفاسیر سنتی و محدودیت‌های فرهنگی، موانعی جدی در برابر تحقق کامل این حقوق ایجاد کرده‌اند و نیازمند بازنگری و اجتهاد پویا هستند (Ramadan, 2008; Barlas, 2002). این تنش میان سنت و مدرنیته، پرسش‌های اساسی را مطرح می‌کند: چگونه می‌توان اصول جاودان فقه را با نیازهای متغیر جامعه مدرن هماهنگ کرد؟ چه عواملی مانع اجرای کامل حقوق زنان در جوامع اسلامی می‌شوند؟ و چگونه می‌توان با سوء تفاهم‌ها و تحریف‌های فرهنگی مقابله کرد؟ این مقاله با هدف ارائه تحلیلی عمیق و جامع از حقوق زنان در فقه اسلامی، بررسی چالش‌های معاصر و پیشنهاد راهکارهایی برای هماهنگی میان سنت و مدرنیته نگاشته شده است. با تکیه بر متون اصلی اسلامی، آثار فقهی کلاسیک و معاصر، و تحلیل مطالعات موردی در کشورهای اسلامی، این پژوهش تلاش دارد تا به گفتمان آکادمیک و اجتماعی در زمینه عدالت جنسیتی در چارچوب اسلامی کمک کند. در این راستا، مقاله به بررسی مبانی الهیاتی و حقوقی حقوق زنان، شناسایی موانع تحقق این حقوق در عصر جدید، و ارائه راهبردهایی برای رفع این موانع می‌پردازد. هدف نهایی، ارائه دیدگاهی است که ضمن حفظ اصالت فقه اسلامی، پاسخگویی نیازهای جامعه مدرن بوده و به گفت‌وگوی سازنده با چارچوب‌های جهانی حقوق بشر کمک کند.

موضوع حقوق زنان در فقه اسلامی، یکی از پیچیده‌ترین و حساس‌ترین مباحث در حوزه مطالعات اسلامی است که در تقاطع الهیات، حقوق، فرهنگ و جامعه‌شناسی قرار دارد. فقه اسلامی، به عنوان نظامی حقوقی مبتنی بر قرآن کریم، سنت نبوی، اجماع علما و قیاس، چارچوبی جامع برای تنظیم روابط اجتماعی و فردی ارائه داده است که حقوق و تکالیف زنان را نیز در بر می‌گیرد (Ibn Rushd, 1988; Tabatabai, 1997). این چارچوب، با تأکید بر اصول عدالت، کرامت انسانی و برابری معنوی زن و مرد، حقوق زنان را در حوزه‌های مختلف مانند ازدواج، طلاق، ارث، آموزش، اشتغال و مشارکت اجتماعی تبیین کرده است. برای مثال، قرآن کریم

با تأکید بر اینکه زن و مرد از یک حقیقت واحد خلق شده‌اند (سوره نساء، آیه ۱)، بر برابری ذاتی آن‌ها در پیشگاه خداوند دلالت دارد. همچنین، احادیث نبوی بر رفتار نیکو با زنان و نقش فعال آن‌ها در جامعه صدر اسلام، مانند مشارکت حضرت خدیجه (س) در تجارت و حضرت عایشه (س) در آموزش و روایت حدیث، صحنه می‌گذارند (Bukhari; Motahari, 2010).

با این حال، کاربرد عملی این اصول در طول تاریخ و در جوامع مختلف، تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله فرهنگ‌های محلی، ساختارهای اجتماعی و سیاسی، و تفاسیر متفاوت فقهی قرار گرفته است. در متون فقهی کلاسیک، احکام مربوط به زنان اغلب بر نقش‌های مکمل جنسیتی تأکید دارند تا نقش‌های یکسان. برای نمونه، قوانین ارث در فقه اسلامی، بر اساس مسئولیت‌های خانوادگی، سهمی متفاوت برای زنان و مردان تعیین کرده است (Ibn Qudamah, 1985). به طور مشابه، احکام ازدواج و طلاق، حقوقی مانند مهریه، نفقه و حق خلع را برای زنان تضمین کرده، اما در عین حال، تکالیفی مانند لزوم رضایت ولی در برخی مکاتب فقهی را مطرح می‌کنند که گاه به عنوان محدودیت تلقی شده است (Qardawi, 1996, 2013). این احکام، که ریشه در حکمت الهی و شرایط اجتماعی صدر اسلام دارند، با هدف تأمین عدالت و تعادل در روابط خانوادگی و اجتماعی وضع شده‌اند، اما در مواجهه با نیازهای جامعه مدرن، چالش‌هایی را به همراه آورده‌اند.

در عصر جدید، جهانی‌سازی، گسترش گفتمان حقوق بشر، و ظهور جنبش‌های فمینیستی، پرسش‌هایی نوین درباره سازگاری فقه اسلامی با مفاهیم مدرن برابری جنسیتی مطرح کرده‌اند (Mir-Hosseini, 1999). برای مثال، تفاوت در سهم ارث زنان و مردان، که در فقه بر اساس نقش‌های اقتصادی و اجتماعی متفاوت توجیه می‌شود، از سوی برخی به عنوان نشانه‌ای از تبعیض جنسیتی مورد انتقاد قرار گرفته است (Barlas, 2002). همچنین، مسائلی مانند محدودیت‌های جابجایی زنان در برخی جوامع اسلامی، لزوم رضایت ولی برای ازدواج، یا مشارکت محدود زنان در عرصه‌های سیاسی و رهبری، به عنوان

موانعی در برابر تحقق برابری جنسیتی مطرح شده‌اند (Wadud, 1999). این انتقادات گاه از عدم تمایز میان احکام شرعی و رویه‌های فرهنگی ناشی می‌شود. برای نمونه، اقداماتی مانند ازدواج اجباری، محدودیت‌های غیرشرعی بر آموزش زنان، یا خشونت‌های مبتنی بر ناموس، که به اشتباه به اسلام نسبت داده می‌شوند، ریشه در فرهنگ‌های محلی دارند و با اصول فقهی همخوانی ندارند (Ahmad, 2006).

علاوه بر این، تفاوت در اجرای احکام فقهی در کشورهای اسلامی، پیچیدگی دیگری به این مسئله افزوده است. برخی کشورها، مانند تونس و مراکش، با بهره‌گیری از اجتهاد، اصلاحاتی در قوانین خانوادگی و حقوقی زنان اعمال کرده‌اند، در حالی که دیگران به تفاسیر سنتی‌تر پایبند مانده‌اند (Esposito & Delong-Bas, 2001). این تنوع، پرسش‌هایی درباره انعطاف‌پذیری فقه در پاسخگویی به نیازهای مدرن ایجاد کرده است. از سوی دیگر، سوءتفاهم‌های رسانه‌ای و کلیشه‌سازی‌های غرب‌محور درباره فقه اسلامی، تصویری نادرست از این نظام حقوقی ارائه داده و گفت‌وگوی سازنده را دشوار کرده است (Haddad, 1993).

مسئله اصلی این پژوهش، شناسایی موانع تحقق کامل حقوق زنان در چارچوب فقه اسلامی و یافتن راهکارهایی برای هماهنگی میان اصول جاودان شریعت و نیازهای متغیر جامعه مدرن است. پرسش‌های کلیدی عبارتند از: چگونه می‌توان احکام فقهی را در پرتو شرایط معاصر بازخوانی کرد؟ چه عواملی، از جمله تفاسیر مدرسالارانه، رویه‌های فرهنگی، یا فشارهای جهانی، مانع اجرای حقوق زنان می‌شوند؟ و چگونه می‌توان با استفاده از ابزارهای فقهی مانند اجتهاد، به رفع این موانع پرداخت؟ این مقاله با بررسی این پرسش‌ها، به دنبال ارائه تحلیلی جامع از حقوق زنان در فقه و چالش‌های آن در عصر جدید است.

روش انجام کار

این پژوهش از رویکردی کیفی بهره می‌گیرد که بر تحلیل متنی و تفسیری متون اسلامی و آثار علمی مرتبط استوار است. هدف این

روش، ارائه درکی عمیق از حقوق زنان در فقه اسلامی، شناسایی چالش‌های معاصر، و پیشنهاد راهکارهایی برای هماهنگی میان سنت و مدرنیته است. مراحل و ابزارهای این تحقیق به شرح زیر است:

۱- تحلیل متون اصلی اسلامی: در این مرحله، آیات قرآنی مرتبط با حقوق زنان، از جمله آیات مربوط به برابری معنوی (سوره آل عمران، آیه ۱۹۵)، ازدواج (سوره نساء، آیه ۴)، ارث (سوره نساء، آیه ۱۱)، و نقش‌های اجتماعی زنان (سوره احزاب، آیه ۳۵)، به‌طور دقیق بررسی می‌شوند. همچنین، احادیث معتبر از مجموعه‌های صحیح بخاری و صحیح مسلم، به‌ویژه احادیثی که به رفتار نیکو با زنان، آموزش و مشارکت اجتماعی آن‌ها اشاره دارند، تحلیل می‌شوند (Bukhari; Muslim). این تحلیل، مبنای الهیاتی حقوق زنان را روشن می‌سازد.

۲- بررسی متون فقهی کلاسیک: احکام فقهی مرتبط با زنان در مکاتب چهارگانه سنی (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) و فقه جعفری مورد مطالعه قرار می‌گیرند. متونی مانند المغنی ابن قدامة (۱۴۰۵ق)، بدایة المجتهد ابن رشد (۱۴۰۸ق)، و الکافی کلینی (۱۴۰۷ق) تحلیل می‌شوند تا چارچوب حقوقی زنان در زمینه‌هایی مانند ازدواج، طلاق، ارث، و مشارکت اجتماعی مشخص شود. این بررسی، تفاوت‌ها و شباهت‌های میان مکاتب فقهی و تأثیر آن‌ها بر حقوق زنان را روشن می‌کند (Ibn Qudamah, 1985; Ibn Rushd, 1988; Kulayni, 1987).

۳- مطالعه آثار علمای معاصر: آثار اندیشمندانی مانند یوسف قرضاوی (۲۰۱۳، ۱۹۹۶)، آمنه ودود (۱۹۹۹)، زبا میرحسینی (۱۹۹۹)، طارق رمضان (۲۰۰۸)، و عبدالله ان‌نعیم (۱۳۹۶) که به مسائل جنسیتی در اسلام پرداخته‌اند، بررسی می‌شوند (An-Naim, 2017; Mir-Hosseini, 1999; Qardawi, 1996, 2013; Ramadan, 2008; Wadud, 1999). این آثار، دیدگاه‌های مدرن درباره تفسیر فقهی و چالش‌های معاصر حقوق زنان را ارائه می‌دهند و به تحلیل تنش میان سنت و مدرنیته کمک می‌کنند.

۴- تحلیل مطالعات موردی: این پژوهش، کاربرد احکام فقهی در کشورهای اسلامی مختلف، از جمله تونس (با اصلاحات قانون

خانواده در سال ۱۹۵۶)، مراکش (اصلاحات مدونه الأسرة در سال ۲۰۰۴)، ایران، و عربستان سعودی را بررسی می‌کند. این تحلیل، تفاوت‌های حقوقی و تأثیرات آن بر وضعیت زنان را نشان می‌دهد و نقش اجتهاد در تطبیق فقه با شرایط مدرن را برجسته می‌سازد (Esposito & Delong-Bas, 2001).

۵- تحلیل انتقادی چالش‌های معاصر: چالش‌های ناشی از جهانی‌سازی، فمینیسم، اصلاحات حقوقی، و سوء تفاهم‌های رسانه‌ای به‌صورت نظام‌مند بررسی می‌شوند. این تحلیل شامل شناسایی تأثیرات رویه‌های فرهنگی نادرست (مانند ازدواج اجباری یا محدودیت‌های آموزشی) و تفاسیر مردسالارانه بر حقوق زنان است. همچنین، تعارض‌های میان مفاهیم مدرن برابری جنسیتی و احکام فقهی، مانند تفاوت در سهم ارث، مورد ارزیابی قرار می‌گیرند (Ahmad, 2006; Barlas, 2002).

۶- سنتز و ارائه راهکارها: با ترکیب نتایج حاصل از تحلیل متون اصلی، متون فقهی، آثار معاصر و مطالعات موردی، این پژوهش راهکارهایی برای هماهنگی میان فقه اسلامی و نیازهای مدرن ارائه می‌دهد. این راهکارها شامل استفاده از اجتهاد زمینه‌مند، گسترش آموزش اسلامی، اصلاحات حقوقی در کشورهای اسلامی، و تقویت گفت‌وگوی بین‌فرهنگی با چارچوب‌های جهانی حقوق بشر است (An-Naim, 2017; Ramadan, 2008).

این روش تحقیق، با بهره‌گیری از منابع متنوع و رویکردی چندجانبه، امکان ارائه تحلیلی جامع و عمیق از حقوق زنان در فقه اسلامی و چالش‌های آن در عصر جدید را فراهم می‌کند. تأکید بر تحلیل متنی و مطالعات موردی، به درک دقیق‌تر تفاوت‌های تاریخی و جغرافیایی در اجرای احکام فقهی و شناسایی راهکارهای عملی برای رفع موانع کمک می‌کند.

بحث

مبانی الهیاتی و حقوقی حقوق زنان در فقه اسلامی

فقه اسلامی، به‌عنوان نظامی حقوقی مبتنی بر منابع اصلی شریعت یعنی قرآن کریم، سنت نبوی، اجماع علما و قیاس، چارچوبی جامع و

چندوجهی برای تنظیم حقوق و تکالیف افراد، از جمله زنان، ارائه کرده است (Ibn Rushd, 1988; Tabatabai, 1997). این چارچوب، با تأکید بر اصول عدالت، کرامت انسانی و برابری معنوی، حقوق زنان را در حوزه‌های مختلف شخصی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تبیین می‌کند. قرآن کریم، به‌عنوان منبع اصلی فقه، بر برابری معنوی زن و مرد تأکید دارد و بیان می‌کند که هر دو از یک حقیقت واحد خلق شده‌اند و در برابر خداوند مسئول اعمال خود هستند (سوره نساء، آیه ۱؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹۵). این برابری معنوی، مبنای الهیاتی برای حقوق زنان در فقه است و نشان‌دهنده جایگاه والای آن‌ها در نظام ارزشی اسلام است (Nasr, 2006). سنت نبوی نیز این اصول را تقویت می‌کند. احادیث معتبر، مانند حدیث «إنما النساء شقائق الرجال» (زنان همزادان مردان‌اند) در مجموعه ابوداود (حدیث ۲۳۶)، بر ارزش برابر زنان و مردان تأکید دارند. نمونه‌های عملی از صدر اسلام، مانند نقش حضرت خدیجه (س) به‌عنوان تاجر موفق و حامی مالی پیامبر (ص)، یا حضرت عایشه (س) به‌عنوان عالم برجسته و راوی بیش از دو هزار حدیث، نشان‌دهنده به‌رسمیت‌شناختن توانمندی و مشارکت فعال زنان در جامعه اسلامی است (Badawi, 1995; Motahari, 2010). این سوابق، مبنایی برای تدوین احکام فقهی در حوزه‌های مختلف فراهم کرده‌اند که در ادامه به تفصیل بررسی می‌شوند.

۱- حقوق خانوادگی و شخصی

در حوزه خانواده، فقه اسلامی حقوق مشخصی برای زنان تعریف کرده است که ریشه در عدالت و حکمت الهی دارد. در ازدواج، زنان حق دارند همسر خود را آزادانه انتخاب کنند، مهریه‌ای متناسب دریافت کنند و استقلال مالی خود را حفظ کنند (قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۴) (Qardawi, 2013). مهریه، به‌عنوان حقی مالی، نه تنها نشانه احترام به زن است، بلکه ابزاری برای تضمین امنیت اقتصادی او در زندگی مشترک محسوب می‌شود (ابن قدامه، ۱۴۰۵ق). علاوه بر این، زنان حق دارند در قرارداد ازدواج شروطی مانند حق طلاق یا

ادامه تحصیل را مطرح کنند که در برخی مکاتب فقهی، مانند حنفی و جعفری، مورد پذیرش قرار گرفته است (Kulayni, 1987). در موضوع طلاق، فقه اسلامی گزینه‌هایی مانند طلاق خلع (طلاق به درخواست زن با بازگرداندن مهریه) و طلاق مبارات را برای زنان فراهم کرده است که نشان‌دهنده توجه به استقلال و اراده آن‌ها در پایان‌دادن به رابطه زناشویی است (Ibn Rushd, 1988). با این حال، برخی تفاسیر سنتی، مانند لزوم رضایت ولی برای ازدواج در مکاتب مالکی و شافعی، یا محدودیت‌های طلاق در برخی جوامع، گاه به‌عنوان موانعی در برابر خودمختاری زنان تلقی شده‌اند (Wadud, 1999). این تفاوت‌ها نشان‌دهنده تنوع در تفاسیر فقهی و تأثیر شرایط اجتماعی بر اجرای احکام است.

۲- حقوق اقتصادی

حقوق اقتصادی زنان در فقه اسلامی از برجسته‌ترین جنبه‌های این نظام حقوقی است. زنان حق مالکیت مستقل، مدیریت اموال و مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی را دارند (قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۳۲). در حوزه ارث، فقه اسلامی سهمی مشخص برای زنان تعیین کرده است، اگرچه این سهم در برخی موارد کمتر از مردان است (سوره نساء، آیه ۱۱). این تفاوت، ریشه در تقسیم مسئولیت‌های اقتصادی در نظام خانوادگی اسلامی دارد، جایی که مردان معمولاً مسئول تأمین مخارج خانواده هستند، در حالی که زنان از این تکلیف معاف‌اند (Tabatabai, 1997). با این حال، این تفاوت در عصر جدید، که زنان نقش‌های اقتصادی مشابهی با مردان ایفا می‌کنند، مورد نقد قرار گرفته و تقاضاهایی برای بازنگری آن مطرح شده است (Barlas, 2002).

علاوه بر ارث، زنان در فقه اسلامی حق دارند به‌عنوان تاجر، کارآفرین یا کارمند فعالیت کنند. نمونه‌های تاریخی مانند حضرت خدیجه (س) یا زنان فعال در بازارهای مدینه در صدر اسلام، این حق را تأیید می‌کنند (Motahari, 2010). همچنین، فقه اسلامی هیچ‌گونه محدودیت شرعی برای اشتغال زنان وضع نکرده است،

مشروط بر اینکه این فعالیت با ارزش‌های اسلامی مغایرت نداشته باشد (Qardawi, 1996).

۳- حقوق اجتماعی و آموزشی

آموزش در اسلام برای هر دو جنس واجب است و حدیث «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» (کسب دانش بر هر مسلمانی واجب است) شامل زنان نیز می‌شود (صحیح بخاری، حدیث ۷۱). زنان در تاریخ اسلام به عنوان عالمان برجسته‌ای مانند عایشه (س)، فاطمه بنت حسن و زینب بنت علی شناخته شده‌اند که نقش مهمی در آموزش و انتقال دانش دینی داشتند (Badawi, 1995). در حوزه اجتماعی، زنان در صدر اسلام در فعالیت‌هایی مانند پرستاری در جنگ‌ها، مشاوره سیاسی و حتی بیعت با پیامبر (ص) مشارکت داشتند (قرآن کریم، سوره ممتحنه، آیه ۱۲). این سوابق نشان‌دهنده ظرفیت بالای فقه برای حمایت از نقش‌های اجتماعی زنان است.

۴- حقوق سیاسی

مشارکت سیاسی زنان در فقه اسلامی، با نمونه‌هایی مانند بیعت زنان با پیامبر (ص) و نقش آن‌ها در شوراها و شوراهای مشورتی صدر اسلام، تأیید شده است (Mernissi, 1991). در دوران معاصر، برخی علما مانند یوسف قرضاوی (۲۰۱۳) و طارق رمضان (۲۰۰۸) استدلال کرده‌اند که هیچ مانع شرعی برای مشارکت زنان در رهبری سیاسی، نمایندگی مجلس یا قضاوت وجود ندارد، مشروط بر اینکه صلاحیت لازم را داشته باشند (Qardawi, 2013; Ramadan, 2008). با این حال، در برخی جوامع اسلامی، محدودیت‌های فرهنگی و تفاسیر سنتی، مشارکت سیاسی زنان را محدود کرده است که این امر نیازمند بازنگری است (Mir-Hosseini, 1999).

چالش‌های معاصر در اجرای حقوق زنان

با وجود چارچوب قوی فقه اسلامی برای حقوق زنان، اجرای این حقوق در عصر جدید با چالش‌های متعددی مواجه است که در ادامه به تفصیل بررسی می‌شوند:

۱- تفاسیر مردسالارانه

بسیاری از احکام فقهی، به‌ویژه در حوزه خانواده، در طول تاریخ تحت تأثیر فرهنگ‌های مردسالارانه تفسیر شده‌اند. برای مثال، لزوم رضایت ولی برای ازدواج در برخی مکاتب فقهی، که ریشه در شرایط اجتماعی صدر اسلام داشت، گاه به عنوان ابزاری برای محدود کردن خودمختاری زنان به کار گرفته شده است (Wadud, 1999). همچنین، برخی تفاسیر سنتی از مفهوم قوامیت (سوره نساء، آیه ۳۴) به عنوان برتری مطلق مردان بر زنان تعبیر شده، در حالی که علمای معاصر مانند آمه و دود و زبا میرحسینی استدلال می‌کنند که این مفهوم به معنای مسئولیت‌پذیری مردان در قبال خانواده است، نه سلطه بر زنان (Mir-Hosseini, 1999; Wadud, 1999). این تفاسیر مردسالارانه، گاه با اصول عدالت و برابری معنوی در قرآن مغایرت دارند و نیازمند بازنگری از طریق اجتهاد هستند (Ramadan, 2008).

۲- تحریف‌های فرهنگی

یکی از بزرگ‌ترین موانع تحقق حقوق زنان در جوامع اسلامی، رویه‌های فرهنگی است که به اشتباه به اسلام نسبت داده می‌شوند. اقداماتی مانند ازدواج اجباری، منع آموزش زنان، یا خشونت‌های مبتنی بر ناموس، هیچ مبنای شرعی ندارند و با اصول فقهی در تضاد هستند (Ahmad, 2006). برای مثال، در برخی مناطق، محدودیت‌های غیرشرعی بر جابجایی زنان یا منع تحصیل آن‌ها اعمال می‌شود که ریشه در سنت‌های قبیله‌ای دارد، نه در احکام اسلامی (Badawi, 1995). این تحریف‌ها، تصویر نادرستی از فقه اسلامی ارائه داده و به سوء تفاهم‌های جهانی دامن زده‌اند (Haddad, 1993).

۳- تأثیر جهانی‌سازی و فمینیسم

جهانی‌سازی و گسترش گفتمان حقوق بشر، تقاضاهایی برای برابری جنسیتی ایجاد کرده که گاه با تفاسیر سنتی فقه در تعارض است. برای مثال، فمینیسم غربی اغلب خواستار برابری مطلق در همه حوزه‌ها، از جمله ارث و طلاق، است، در حالی که فقه اسلامی بر برابری در چارچوب عدالت و نقش‌های مکمل تأکید دارد (بارلاس، ۲۰۰۲).

این تفاوت در دیدگاه‌ها، تنش‌هایی را در جوامع اسلامی ایجاد کرده است. برخی زنان مسلمان، مانند آمنه ودود، از رویکرد فمینیسم اسلامی حمایت می‌کنند که تلاش دارد اصول فقهی را با مفاهیم مدرن برابری هماهنگ کند، در حالی که دیگران این رویکرد را مغایر با شریعت می‌دانند (Qardawi, 2013).

۴- تنوع در اجرای احکام فقهی

کشورهای اسلامی رویکردهای متفاوتی در اجرای احکام فقهی دارند که بر وضعیت زنان تأثیر گذاشته است. برای مثال، تونس از دهه ۱۹۵۰ با اصلاح قانون خانواده، برابری بیشتری در حقوق زنان ایجاد کرد، مانند منع چند همسری و تسهیل طلاق برای زنان (Esposito & Delong-Bas, 2001). در مقابل، برخی کشورهای دیگر به تفاسیر سنتی‌تر پایبند مانده‌اند که گاه حقوق زنان را محدود می‌کند. این تنوع، نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری فقه در تطبیق با شرایط محلی است، اما در عین حال، ناسازگاری‌هایی را در اجرای حقوق زنان ایجاد کرده است (Mir-Hosseini, 1999).

۵- سوء تفاهم‌های رسانه‌ای

رسانه‌های غربی اغلب فقه اسلامی را به عنوان نظامی ظالم و ضد زن به تصویر می‌کشند که این امر، گفت‌وگوی سازنده درباره حقوق زنان را دشوار کرده است (Haddad, 1993). برای مثال، مسائلی مانند حجاب یا تفاوت در ارث، بدون توجه به زمینه‌های الهیاتی و اجتماعی آن‌ها، به عنوان نشانه‌های تبعیض معرفی می‌شوند. این کلیشه‌سازی، درک دقیق از ظرفیت‌های فقه اسلامی برای تأمین حقوق زنان را مختل کرده و نیاز به آموزش عمومی و گفت‌وگوی بین‌فرهنگی را برجسته می‌سازد (An-Naim, 2017).

راهکارهای پیشنهادی برای هماهنگی سنت و مدرنیته

برای رفع چالش‌های فوق و تحقق کامل حقوق زنان در چارچوب فقه اسلامی، راهکارهای زیر پیشنهاد می‌شوند:

۱- اجتهاد زمینه‌مند: اجتهاد، به عنوان ابزاری پویا در فقه، امکان بازنگری احکام در پرتو شرایط معاصر را فراهم می‌کند. برای مثال، بازنگری در لزوم رضایت ولی برای ازدواج یا تطبیق قوانین ارث با

نقش‌های اقتصادی جدید زنان، می‌تواند به عدالت جنسیتی کمک کند (Ramadan, 2008). علمایی مانند یوسف قرضاوی (۱۹۹۶) و طارق رمضان (۲۰۰۸) بر ضرورت اجتهاد در مسائل جنسیتی تأکید کرده‌اند (Qardawi, 1996; Ramadan, 2008).

۲- آموزش و آگاهی عمومی: گسترش سواد اسلامی در میان زنان و مردان، می‌تواند به رفع تحریف‌های فرهنگی و تقویت آگاهی از حقوق شرعی زنان کمک کند. برنامه‌های آموزشی در مساجد، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها می‌توانند نقش مهمی در این زمینه ایفا کنند (Qardawi, 2013).

۳- اصلاحات حقوقی در کشورهای اسلامی: الگوهایی مانند اصلاحات مدونه‌الأسره در مراکش (۲۰۰۴) یا قانون خانواده تونس (۱۹۵۶) نشان می‌دهند که فقه اسلامی می‌تواند با شرایط مدرن تطبیق یابد. این اصلاحات، با حفظ اصول شرعی، حقوق زنان را در حوزه‌هایی مانند طلاق و حضانت تقویت کرده‌اند (An-Naim, 2017).

۴- گفت‌وگوی بین‌فرهنگی و بین‌ادیانی: تعامل با چارچوب‌های جهانی حقوق بشر، مانند کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان (CEDAW)، می‌تواند به رفع سوء تفاهم‌ها و تقویت درک متقابل کمک کند. این گفت‌وگو باید بر مشترکات ارزشی، مانند عدالت و کرامت انسانی، متمرکز باشد (An-Naim, 2017).

۵- تقویت نقش زنان در اجتهاد و تصمیم‌گیری: مشارکت فعال زنان در فرآیندهای اجتهاد و سیاست‌گذاری، می‌تواند به ارائه تفاسیر جنسیت‌محورتر از فقه کمک کند. علمای زنی مانند آمنه ودود و زینب الصغری نمونه‌هایی از این ظرفیت هستند (Wadud, 1999).

تحلیل تطبیقی و ضرورت بازنگری

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که فقه اسلامی، برخلاف تصورات رایج، ظرفیت بالایی برای تطبیق با شرایط مدرن دارد. برای مثال، در حالی که تفاوت در سهم ارث در گذشته به دلیل نقش‌های اقتصادی متفاوت توجیه می‌شد، در جوامع مدرن که زنان نقش‌های اقتصادی مشابهی ایفا می‌کنند، می‌توان از طریق اجتهاد، این احکام را بازنگری

کرد (رمضان، ۲۰۰۸). همچنین، تجربه کشورهای مانند مالزی و اندونزی نشان می‌دهد که ترکیب فقه اسلامی با اصلاحات حقوقی مدرن، می‌تواند به بهبود وضعیت زنان منجر شود (Mir-Hosseini, 1999).

علاوه بر این، بازنگری در مفاهیمی مانند قوامیت یا نقش ولی در ازدواج، نیازمند رویکردی چندرشته‌ای است که الهیات، جامعه‌شناسی و حقوق را ترکیب کند. این رویکرد می‌تواند به ارائه تفاسیر فقهی کمک کند که هم به اصول شریعت وفادار باشند و هم پاسخگوی نیازهای زنان در دنیای مدرن (An-Naim, 2017).

بخش بحث نشان داد که فقه اسلامی چارچوبی غنی و انعطاف‌پذیر برای تأمین حقوق زنان ارائه می‌دهد که در حوزه‌های خانوادگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ریشه در اصول عدالت و کرامت انسانی دارد. با این حال، تفاسیر مردسالارانه، تحریف‌های فرهنگی، فشارهای جهانی‌سازی، تنوع در اجرای احکام، و سوء تفاهم‌های رسانه‌ای، موانعی در برابر تحقق کامل این حقوق ایجاد کرده‌اند. راهکارهایی مانند اجتهاد زمینه‌مند، آموزش عمومی، اصلاحات حقوقی و گفت‌وگوی بین‌فرهنگی می‌توانند به هماهنگی میان سنت و مدرنیته کمک کنند. این رویکرد، نه تنها به تحقق حقوق زنان در چارچوب فقه اسلامی یاری می‌رساند، بلکه به تقویت گفتمان جهانی عدالت جنسیتی نیز کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

فقه اسلامی، به عنوان نظامی حقوقی و اخلاقی مبتنی بر قرآن کریم، سنت نبوی، اجماع علما و قیاس، چارچوبی جامع و پویا برای تنظیم روابط انسانی ارائه کرده است که حقوق زنان را در ابعاد مختلف شخصی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در بر می‌گیرد (Ibn Rushd, 1988; Tabatabai, 1997). این چارچوب، با تأکید بر اصول عدالت، کرامت انسانی و برابری معنوی زن و مرد، نه تنها حقوق زنان را به رسمیت می‌شناسد، بلکه آن‌ها را به عنوان شرکای فعال در ساختن جامعه اسلامی مورد توجه قرار می‌دهد (Nasr, 2006). آیات قرآنی، مانند آیه‌ای که زن و مرد را از یک

حقیقت واحد می‌داند (سوره نساء، آیه ۱)، و احادیث نبوی، مانند توصیه به رفتار نیکو با زنان (Bukhari)، مبنای الهیاتی محکمی برای این حقوق فراهم می‌کنند. نمونه‌های تاریخی، از جمله نقش برجسته زنان در صدر اسلام مانند حضرت خدیجه (س) در تجارت و حضرت عایشه (س) در آموزش و سیاست، گواهی بر ظرفیت بالای فقه اسلامی برای حمایت از توانمندی و مشارکت زنان است (Badawi, 1995; Motahari, 2010).

با این حال، اجرای این حقوق در عصر جدید با چالش‌های متعددی مواجه شده است که ریشه در عوامل مختلفی از جمله تفاسیر مردسالارانه، تحریف‌های فرهنگی، فشارهای جهانی‌سازی، تنوع در اجرای احکام فقهی در کشورهای اسلامی و سوء تفاهم‌های رسانه‌ای دارد. تفاسیر سنتی که گاه اقتدار مردان را در حوزه‌هایی مانند ازدواج یا قوامیت برجسته می‌کنند، در برخی موارد با اصول برابری معنوی و عدالت قرآنی ناسازگار بوده و نیازمند بازنگری از طریق اجتهاد پویا هستند (Mir-Hosseini, 1999; Wadud, 1999). رویه‌های فرهنگی نادرست، مانند ازدواج اجباری، محدودیت‌های غیرشرعی بر آموزش یا خشونت‌های مبتنی بر ناموس، که به اشتباه به اسلام نسبت داده می‌شوند، نه تنها با احکام فقهی در تضادند، بلکه مانعی جدی در برابر تحقق حقوق زنان ایجاد کرده‌اند (احمد، ۲۰۰۶). جهانی‌سازی و گفتمان حقوق بشر، اگرچه فرصت‌هایی برای گفت‌وگو و اصلاح فراهم کرده‌اند، گاه با تقاضاهایی مانند برابری مطلق در ارث یا طلاق، تنش‌هایی با تفاسیر سنتی فقه ایجاد کرده‌اند (Barlas, 2002). همچنین، تفاوت در رویکرد کشورهای اسلامی، از اصلاحات پیشرو در تونس و مراکش تا پابندی به تفاسیر سنتی در برخی مناطق، نشان‌دهنده ضرورت هماهنگی بیشتر در اجرای احکام فقهی است (Esposito & Delong-Bas, 2001).

این پژوهش نشان داد که فقه اسلامی، به دلیل ماهیت پویا و انعطاف‌پذیر خود، ظرفیت بالایی برای پاسخگویی به چالش‌های معاصر دارد، مشروط بر اینکه از ابزارهایی مانند اجتهاد زمینه‌مند،

آموزش عمومی، اصلاحات حقوقی و گفت‌وگوی بین‌فرهنگی بهره گرفته شود. اجتهاد، به عنوان فرآیندی برای بازخوانی احکام در پرتو شرایط جدید، می‌تواند به تطبیق احکامی مانند قوانین ارث یا نقش ولی در ازدواج با واقعیت‌های مدرن، مانند مشارکت اقتصادی زنان، کمک کند (رمضان، ۲۰۰۸). آموزش عمومی، به‌ویژه در زمینه سواد اسلامی، می‌تواند زنان و مردان را از حقوق شرعی خود آگاه کرده و با تحریف‌های فرهنگی مقابله کند (Qardawi, 2013). اصلاحات حقوقی، مانند آنچه در مراکش با مدونه الأسرة (۲۰۰۴) یا در تونس با قانون خانواده (۱۹۵۶) انجام شد، الگوهایی موفق از تطبیق فقه با نیازهای مدرن ارائه می‌دهند که می‌تواند در دیگر جوامع اسلامی نیز مورد توجه قرار گیرند (Mir-Hosseini, 1999). گفت‌وگوی بین‌فرهنگی و بین‌ادیانی با چارچوب‌های جهانی حقوق بشر، مانند کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان (CEDAW)، می‌تواند به رفع سوء تفاهم‌ها و تقویت درک متقابل از ارزش‌های مشترک مانند عدالت و کرامت انسانی کمک کند (An-Naim, 2017). علاوه بر این، تقویت نقش زنان در فرآیندهای اجتهاد، آموزش و سیاست‌گذاری، گامی اساسی برای تحقق عدالت جنسیتی در چارچوب فقه اسلامی است. حضور زنان عالم، مانند آمنه ودود یا زینب الصغری، در گفت‌وگوهای فقهی، می‌تواند به ارائه تفاسیر جنسیت‌محورتر و عادلانه‌تر از احکام کمک کند (Wadud, 1999). این امر نه تنها به بهبود وضعیت زنان در جوامع اسلامی منجر می‌شود، بلکه به غنای فقه اسلامی به‌عنوان نظامی زنده و پویا نیز می‌افزاید.

از منظر نظری، این پژوهش بر این نکته تأکید دارد که فقه اسلامی نباید به‌عنوان نظامی ایستا یا غیرقابل تغییر دیده شود. برخلاف تصورات کلیشه‌ای در برخی رسانه‌های غربی که فقه را نظامی ظالم و ضدزن معرفی می‌کنند، فقه اسلامی دارای اصول و ابزارهایی است law, and social practice, reflecting both the timeless principles of the Qur'an and the Sunnah as well as the contingencies of historical and cultural application. The Qur'an establishes a foundational

که می‌تواند با نیازهای مدرن هماهنگ شوند (Haddad, 1993). این هماهنگی، نیازمند رویکردی چندرشته‌ای است که الهیات، جامعه‌شناسی، حقوق و مطالعات جنسیتی را در هم آمیزد تا تفاسیر فقهی پاسخگوی واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی امروز باشند. از منظر عملی، این مطالعه پیشنهاد می‌کند که جوامع اسلامی، با الهام از اصول قرآنی و سنت نبوی، برنامه‌های جامعی برای توانمندسازی زنان در حوزه‌های آموزش، اقتصاد و سیاست طراحی کنند. این برنامه‌ها می‌تواند شامل گسترش دسترسی زنان به آموزش عالی، ایجاد فرصت‌های شغلی برابر، و حمایت از مشارکت سیاسی آن‌ها از طریق قوانین و سیاست‌های حمایتی باشند. همچنین، همکاری میان علما، سیاست‌گذاران و فعالان حقوق زنان، می‌تواند به ایجاد اجماع در مورد اصلاحات لازم و اجرای آن‌ها کمک کند. در نهایت، این پژوهش بر این باور است که فقه اسلامی، با تکیه بر اصول عدالت، رحمت و کرامت انسانی، نه تنها توانایی پاسخگویی به چالش‌های معاصر حقوق زنان را دارد، بلکه می‌تواند به‌عنوان الگویی برای عدالت جنسیتی در سطح جهانی مطرح شود. تحقق این هدف، مستلزم تعهد جمعی به بازنگری، آموزش و گفت‌وگو است تا حقوق زنان، به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام ارزشی اسلام، در عمل و نه فقط در تئوری، به‌صورت کامل اجرا شود. این رویکرد، نه تنها به بهبود وضعیت زنان در جوامع اسلامی کمک می‌کند، بلکه به تقویت جایگاه فقه اسلامی به‌عنوان نظامی پویا، عادلانه و انسانی در گفت‌وگوهای جهانی حقوق بشر نیز یاری می‌رساند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The subject of women's rights in Islamic jurisprudence has historically occupied an intricate and contested space at the intersection of theology,

commitment to spiritual equality by affirming that men and women are created from a single soul and are equally accountable before God (Qur'an, Surah al-Nisa, 1; Surah Al-Imran, 195). The Prophetic tradition reinforces these values through practical examples, such as the commercial leadership of Khadijah (S) and the scholarly authority of Aisha (S), which illustrate the normative role of women in early Islamic society (Motahari, 2010). Nevertheless, across history, these egalitarian principles were refracted through layers of local culture, tribal custom, and shifting political authority, which in some cases imposed patriarchal interpretations that restricted women's autonomy in ways not mandated by divine law (Mir-Hosseini, 1999). The modern era has amplified these tensions, with global discourses on feminism, international human rights law, and domestic legal reforms in Muslim-majority countries challenging classical jurisprudential formulations on issues such as inheritance, marriage, divorce, and political participation (Barlas, 2002; Nasr, 2006; Qardawi, 2013; Ramadan, 2008). This evolving context compels scholars to revisit questions of justice, equity, and gender relations, seeking methodologies that balance fidelity to Islamic sources with responsiveness to contemporary social transformations (Bukhari; Ibn Rushd, 1988; Tabatabai, 1997).

Within this discourse, the jurisprudential frameworks of the Sunni and Shi'i schools offer both resources and challenges for contextualizing women's rights. Classical jurists such as Ibn Qudamah in *al-Mughni* (Ibn Qudamah, 1985), Ibn Rushd in *Bidayat al-Mujtahid* (Ibn Rushd, 1988), and al-Kulayni in *al-Kafi* (Kulayni, 1987) codified principles that established rights in marriage, financial independence, inheritance, and divorce, but also prescribed conditions—such as the wali's consent in marriage—that some modern critics view as curtailing autonomy (Qardawi, 1996, 2013). Economic rights are particularly significant: women have the right to independent ownership, to conduct business, and to receive a dowry, while inheritance laws allocate shares based on

differentiated familial responsibilities, a system that once reflected distributive justice but now faces critique in light of shifting gender roles (Barlas, 2002). Social and educational rights are underlined by Qur'anic injunctions and Prophetic traditions affirming the obligation of knowledge for all believers, a principle embodied by prominent female scholars throughout Islamic history (Badawi, 1995). Political rights also find legitimacy in early precedents, such as women's participation in bay'ah and advisory roles (Mernissi, 1991), and are defended in contemporary scholarship that denies any textual prohibition of women's leadership (Qardawi, 2013; Ramadan, 2008). Yet, the divergence in application across modern states—from Tunisia's progressive family code reforms (Esposito & Delong-Bas, 2001) to more conservative frameworks elsewhere—demonstrates the interpretive elasticity of fiqh and the critical importance of ijtihad in adapting principles to new contexts (An-Naim, 2017).

Despite these strong doctrinal foundations, the realization of women's rights within Muslim societies is often impeded by patriarchal readings of scripture and entrenched cultural distortions. Interpretations of *qiwamah* (Qur'an 4:34) as absolute male authority have been challenged by scholars such as Amina Wadud and Ziba Mir-Hosseini, who argue that it signifies responsibility rather than domination (Mir-Hosseini, 1999; Wadud, 1999). Cultural practices like forced marriage, honor-based violence, and the denial of education, though frequently misattributed to Islam, have no legal grounding and are antithetical to Qur'anic justice (Ahmad, 2006; Badawi, 1995). Furthermore, globalization and the rise of transnational feminist discourses have heightened scrutiny of Islamic family law, generating both opportunities for reform and misrepresentations in global media (Haddad, 1993). Critics often conflate local cultural practices with religious mandates, producing stereotypes of Islam as inherently oppressive to women, a portrayal that obstructs nuanced cross-cultural dialogue (An-

Naim, 2017; Haddad, 1993). This dynamic underscores the urgency of cultivating informed, context-sensitive *ijtihad* that distinguishes between immutable divine injunctions and adaptable socio-legal regulations, ensuring that the lived reality of Muslim women aligns with the Qur'an's ethos of dignity and equity (Ramadan, 2008).

The methodological framework for addressing these challenges is necessarily multifaceted. The qualitative approach integrates textual analysis of Qur'anic verses concerning equality, inheritance, marriage, and social participation with canonical *hadith* traditions (Bukhari; Muslim), ensuring that exegetical grounding remains central. Jurisprudential texts from all five major schools—Hanafi, Maliki, Shafi'i, Hanbali, and Ja'fari—are critically compared to highlight divergences and areas of consensus (Ibn Qudamah, 1985; Ibn Rushd, 1988; Kulayni, 1987). Contemporary thinkers like Yusuf al-Qaradawi, Tariq Ramadan, and Abdullahi An-Na'im provide interpretive bridges between classical *fiqh* and modern legal norms (An-Naim, 2017; Qardawi, 1996, 2013; Ramadan, 2008). Case studies from Tunisia, Morocco, Iran, and Saudi Arabia illustrate how jurisprudential principles are variably enacted, reformed, or contested in diverse sociopolitical landscapes (Esposito & Delong-Bas, 2001). This triangulation reveals both the adaptability of *fiqh* and the sociopolitical impediments that often constrain its implementation. Central to this methodology is the critical recognition that cultural distortions—rather than Islamic law itself—frequently account for the suppression of women's rights, a distinction that must be foregrounded in both intra-Muslim and interfaith dialogues (Ahmad, 2006; Haddad, 1993).

Strategies for harmonizing Islamic jurisprudence with contemporary demands emerge from this analysis, focusing on context-sensitive *ijtihad*, legal reform, education, and intercultural engagement. Dynamic *ijtihad* enables scholars to reinterpret provisions like inheritance shares and marriage guardianship in light of altered economic and social realities (Ramadan, 2008). Public

education initiatives can counteract misperceptions and empower women and men alike to assert their rights within an Islamic framework (Qardawi, 2013). Legal reforms modeled on Morocco's *Mudawwanat al-Usra* (2004) and Tunisia's family code (1956) exemplify how juristic tools can be mobilized for gender justice without abandoning fidelity to the Shari'ah (An-Naim, 2017). Finally, intercultural and interreligious dialogues that engage with instruments like CEDAW can facilitate mutual understanding while underscoring Islam's internal resources for justice and human dignity (An-Naim, 2017). In addition, expanding the role of female scholars in jurisprudential decision-making can broaden interpretive horizons and ensure that women's lived experiences inform the evolution of *fiqh* (Wadud, 1999). Together, these strategies affirm that Islamic law is not a static system but a dynamic tradition capable of renewal and adaptation.

Ultimately, this extended study demonstrates that Islamic jurisprudence, when properly understood and applied, offers a rich framework for affirming women's rights across personal, familial, social, economic, and political domains. The challenges identified—patriarchal exegesis, cultural distortions, global pressures, and media misrepresentations—do not negate the Qur'an's and Sunnah's commitments to justice and equality, but rather underscore the need for critical scholarship and sustained reform. The comparative analysis across schools of law and national contexts highlights both the diversity of interpretations and the unifying potential of principles grounded in justice and human dignity. The incorporation of contemporary voices alongside classical jurists illustrates the intellectual vitality of ongoing debates and the importance of situating jurisprudential reasoning within lived social realities.

In conclusion, the findings affirm that Islamic jurisprudence contains within its foundational sources and interpretive mechanisms the capacity to secure and enhance women's rights in modern society. Achieving this potential requires

disentangling authentic legal principles from cultural distortions, fostering inclusive and informed scholarship, and engaging in constructive dialogue across communities. The preservation of authenticity and the pursuit of reform are not mutually exclusive but must be pursued in tandem to ensure that women's rights are realized both in principle and in practice. This balanced approach, responsive to contemporary challenges yet grounded in divine revelation, positions Islamic jurisprudence as not only a system of law but also a living tradition capable of guiding societies toward justice, dignity, and equity in the modern era.

References

- Ahmad, L. (2006). *Women and Gender in Islam*. Yale University Press.
- An-Naim, A. (2017). *Towards an Islamic Reformation: Human Rights and Civil Liberties*. Ney Publications.
- Badawi, J. (1995). *Gender Equity in Islam: The Basic Principles*. Kavir Publications.
- Barlas, A. (2002). *Believing Women in Islam: Unreading Patriarchal Interpretations of the Qur'an*. University of Texas Press.
- Bukhari. *Sahih al-Bukhari*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
- Esposito, J., & Delong-Bas, N. (2001). *Women in Islamic Family Law*. Syracuse University Press.
- Haddad, Y. (1993). *Women in Contemporary Islam*. Oxford University Press.
- Ibn Qudamah, a. M. (1985). *Al-Mughni (The Sufficient)*. Dar Alam al-Kutub.
- Ibn Rushd. (1988). *Bidayat al-Mujtahid (The Distinguished Jurist's Primer)*. Dar al-Fikr.
- Kulayni, M. (1987). *Al-Kafi (The Sufficient)*. Dar al-Kutub al-Islamiya.
- Mernissi, F. (1991). *The Veil and the Male Elite: A Feminist Interpretation of Women's Rights in Islam*. Ney Publications.
- Mir-Hosseini, Z. (1999). *Islam and Gender: The Religious Debate in Contemporary Iran*. Princeton University Press. <https://doi.org/10.1515/9781400843596>
- Motahari, M. (2010). *Nizam-e Hoghuqi-ye Zan dar Islam (The Legal System of Women in Islam)*. Sadra.
- Muslim. *Sahih Muslim*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
- Nasr, S. H. (2006). *The Heart of Islam: Enduring Values for Humanity*. Harper.
- Qardawi, Y. (1996). *Fiqh al-Mar'ah (Jurisprudence of Women)*. Dar al-Shuruq.
- Qardawi, Y. (2013). *Al-Halal wa al-Haram fi al-Islam (The Lawful and the Prohibited in Islam)*. Islamic Book Publications.
- Ramadan, T. (2008). *The Roots of Islamic Reform*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780195331714.001.0001>
- Tabatabai, M. H. (1997). *Tafsir al-Mizan (The Balance of Exegesis)*. Jami'at al-Modarresin Publications.
- Wadud, A. (1999). *Qur'an and Woman: Rereading the Sacred Text from a Woman's Perspective*. Oxford University Press.